



تقریر درس تفسیر ترتیبی از ابتدای قرآن کریم آیت الله اراکی دامت برکاته

مقرر	حجت الاسلام قادر بریسم	جلسه	۸۲	تاریخ	۱۴۰۴ / ۰۲ / ۲۹
عنوان ۱	تفسیر ترتیبی از ابتدای قرآن کریم				
عنوان ۲	تفسیر سوره «حمد»				
عنوان ۳	تفسیر آیه «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ»				
عنوان ۴	معنای تصرف تکوینی و تشریعی				
عنوان ۵	انواع استیلای ملکی و مُلکی				
عنوان ۶	منشأ حقانیت استیلای ملکی و مُلکی				

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطیبین الطاهرین

درآمد بحث

در بحث گذشته گفتیم جامع مشترک بین «مُلک» و «ملک» این است که هر دو به معنای سلطنت و استیلاء بر شیء هستند. معنای سلطنت و استیلاء هم قدرت تصرف در شیء است و اگر کسی بر چیزی استیلاء دارد، یعنی می تواند به هر صورت خواست، در آن تصرف کند؛ اما این تصرف گاهی تکوینی است و گاهی بالأمر و النهی که از آن به «تصرف تشریعی» تعبیر می کنیم.

معنای تصرف تکوینی و تشریعی

گاهی تصرف، تکوینی است؛ مثلاً کسی خانه ای را در اختیار دارد و از آن استفاده و آن را تعمیر یا خراب می کند و یا می فروشد. این تصرفات تکوینی شیء است؛ اما یک تصرف بالأمر و النهی هم داریم که مخصوص موجودات اختیاری و دارای اختیار است. لذا اگر کسی بخواهد در موجودی دارای اختیار، تصرف بالأمر و النهی کند، باید به او امر و نهی کند و البته اگر امر و نهی برای او مطاع باشد و او احساس کند که حق امر و نهی او را دارد. حق امر و نهی البته به این معنا نیست که بر طبق موازین عقل باشد، بلکه مراد از حق امر و نهی، قدرت امر و نهی است و از آن به «مُلک» تعبیر می شود و از تصرف تکوینی و بالتغییر را «ملک» می گویند. کسی که مالک ملکی است، قدرت تصرف تکوینی بر آن دارد و کسی که مُلک بر شیئی یا کسی دارد، به معنای امر و نهی است. البته مُلک بر اشیاء هم گاهی صدق می کند و می گویند که فلانی مالک این مملکت است، منتها مُلک بر اشیاء به تبع انسان هایی است که در آن، تصرف می کنند. اگر گفته می شود فلانی مُلک این مملکت یا این شهر یا این قریه است و دارای مُلک است، مُلک به لحاظ اشیاء نیست. بر اشیاء، مُلک دارد اما بر اشخاص، مُلک دارد. البته گاهی مُلکش بر اشخاص، چون اشخاص در امکنه معنیه ای زندگی می کنند، مُلک به آن امکنه هم نسبت داده می شود و این، نسبت بالعرض است که به لحاظ ثانوی صورت می گیرد؛ مثل نسبت جریان به میزاب که وقتی گفته می شود «جری المیزاب» و ناودان جاری شد، چون ناودان، جریان پیدا نمی کند؛ بلکه آب درون آن است که جاری می شود، منتها به متعلقش استناد می کنند. پس جریان میزاب، مجازی است. پس گاهی هم وصف مربوط

به حال را به محل نسبت می دهند، مانند «جری المیزاب» که جریان، وصف آب است؛ اما وصف مظرّف را به ظرف یا وصف حال را به محلّش منسوب می کنند و چنین وصفی را «وصف به حال متعلّق» یا «وصف ثانوی و بالعرض» می نامند. اگر ملک را به اشیاء نسبت می دهند و می گویند فلانی ملک این شهر است یا اگر گفته می شود ملک این کشور یا نقطه جغرافیایی است، نه به لحاظ آن نقطه جغرافیایی، ملک است؛ بلکه به این لحاظ که می تواند در این نقطه، امر و نهی کند و امر و نهی در این منطقه نافذ است، ملک نامیده می شود و امر و نهی بر کسانی که در آنجا زندگی می کنند، نفوذ دارد. پس کلمه «ملک» به هر حال به لحاظ مستولی علیه ای که اختیار و اراده دارد، اطلاق می شود و تصرف در او تصرف بالأمر و النهی است به خلاف ملک که تصرف در آن، به تغییر و تصرف تکوینی است.

انواع استیلای ملکی و ملکی

هریک از این دو نوع تصرف ها و استیلای ملکی و ملکی، از لحاظ مشروعیت و عدالت و عدم مشروعیت و عدالت می توانند به دو نوع باشند؛

➤ گاهی استیلاشان حق و مشروع است؛

➤ گاهی استیلاشان ناحق و نامشروع است.

مثلاً کسی که بر خانه ای استیلا دارد و آن را به دست گرفته و در آن تصرف می کند، استیلای تکوینی دارد و این استیلای تکوینی او بر آن اگر مشروع بود، «استیلای عادلانه» است؛ وگرنه «استیلای ظالمانه و غصب» است. اما در هر دو صورت، استیلا وجود دارد. پس استیلا بر دو نوع حق و ناحق است و استیلای حق، همان استیلای حق و مشروع است و استیلای ناحق، استیلای نامشروع. این در اصطلاح استیلاء به معنای ملکی یا سلطنت ملکی است. در سلطنت ملکی نیز وضعیت به همین شکل است. کسی که بر عده ای از انسان ها یا کشوری به لحاظ ساکنانش امر و نهی می کند، استیلای امر و نهی نیز گاهی مشروع است و گاهی نامشروع. گاهی کسی بر یک عده از مردم مستولی می شود و آنها را به اطاعت از خویش وادار می سازد؛ لذا فرمان می دهد و اگر کسی از او اطاعت نکرد، او را عقاب می کند. چنین کسی استیلاء بالأمر و النهی دارد، اما استیلاش نامشروع و بغیر حق است.

منشأ حقانیت استیلای ملکی و ملکی

پس معلوم شد که هر یک از این دو نوع استیلا (ملکی و ملکی) می تواند عادلانه و حق باشد یا غیر عادلانه و غیر حق؛ اما حقانیت خود را از کجا می گیرد؟ حرف ما اینجا است.

در اینجا فارغ از شریعت خدا و با توجه به کلیت مطلب، این استیلا اگر بخواهد حق باشد، حقانیتش را از قانون می گیرد؛ یعنی اگر استیلا قانونی بود، حق می شود و اگر قانونی نبود، ناحق. استیلای ملکی و ملکی در این جهت، یکسانند و این قانون، همان چیزی است که از آن به «تشریع» یا «اعتبار من له الاعتبار» تعبیر می کنیم. اعتبار هم به معنای وضع، تشریع و وضع قانون است. اما چه کسی حق قانونگذاری و وضع قانون دارد و می تواند معیار عدل و ظلم اشیاء باشد؟ اینجا یک حکم عقلی به میان می آید و عدل و ظلم، تابع آن کسی است که بالذات، عادل باشد؛ عدل ذاتی داشته باشد و عدلش را از کسی دیگر نگرفته باشد. اگر منبعی داشته باشیم که ذاتاً عادل است؛ یعنی خودش مساوی با عدل و حق است و حق بودنش را از جایی نگرفته، حق بودن اشیاء، تابع او می شوند؛ یعنی او ملاک حقانیت اشیاء می گردد و هر چه به او تطبیق داشته باشد، حق می شود و هر چه با او مطابق نباشد، غیر حق است. لذا در قانون گذاری، باید قانون ما به جایی منتهی شود و منشأ و ریشه قانون باید مرکزی باشد که عادل بودن خودش را از جای دیگری نگرفته باشد؛ بلکه خودش بالذات، عدل باشد و این، جز ذات اقدس حق متعال نیست.

در قرآن کریم، قاعده‌ای با عبارات مختلف، تکرار شده است.

پرسشگر: ...

معظم له: ما مطلب کلی را می‌گوییم. ما می‌گوییم منبع داریم؛ لذا کسانی که قائل به چنین منبعی نیستند، نمی‌توانند ادعای حق قانونگذاری کنند؛ چون قانونگذاری به معنای تعیین تصرف حق و تصرف عدل و تمیزش از تصرف غیر عادلانه و ناحق است. همه تصرفات در جامعه بشر، به این دو نوع تصرف برمی‌گردد که یا تصرف ملکی است یا تصرف ملکی. این تصرف ملکی و ملکی، هر دو می‌توانند مشروعیت داشته باشد و می‌توانند هم مشروع نباشند. اما مشروعیت را از کجا می‌گیرد؟ مشروعیت داشته باشند، یعنی چه؟ یعنی عادلانه باشند و مشروعیت نداشته باشند، یعنی عادلانه نباشند. این عادلانه بودن یا عادلانه نبودن، بر چه معیاری، قابل تشخیص است؟ عادلانه بودن هم با کلیات، قابل تشخیص نیست. ما یک [قاعده یا اصل] کلی داریم که البته آن را عقل تشخیص می‌دهد و آن، این است که «ظلم بد است و عدل خوب است» و عقل این را تشخیص می‌دهد. اما عدل چیست و با چه معیاری می‌توانیم عدل بودن یک رفتار را تشخیص دهیم؟ آن معیاری که می‌تواند معیار تشخیص عدل باشد، عدل بالذات است که خدای متعال است.

اگر در آیات کریمه قرآن می‌فرماید: «لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ»^۱، آیه عجیبی است که می‌فرماید درباره فعل خدا نمی‌شود گفت چرا چنین می‌کنی؟ سؤال به «چرا» یعنی آیا کار تو عادلانه است یا نه؟ نمی‌شود از خدا چنین سؤالی کرد؛ چون او عین عدل است و هر چه می‌کند، عدل است؛ لذا از دیگران باید سؤال کرد که آیا کار شما عادلانه است یا نه؟ دیگران در برابر عدل، مسئولند؛ اما عدل درباره خودش مسؤول نیست. عدل چون عدل است، حق است و دیگران باید معلوم شود که آیا با عدل، تطابق دارند یا ندارند؟ این مسأله بسیار مهمی است و لذا است که ملک حق، ملاکش اذن خدای متعال و مطابقت با امر و نهی الهی و تشریع الهی است. هم حقانیت ملک، بستگی به تشریع خدا دارد و هم حقانیت ملک. اگر تشریع خدا در کار نباشد، هیچ منبع دیگری نمی‌تواند حقانیت ملک یا ملک را تعیین کند؛ چون خود او زیر سؤال است که آیا حق است یا نه؟ «وَهُمْ يُسْأَلُونَ»، فقط اوست که «لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ». در دعای «جوشن کبیر» و چند جا از ادعیه داریم که: «يَا مَنْ يُسْأَلُ وَلَا يُسْأَلُ» و این اشاره به این مطلب دارد که کسی نمی‌تواند او را بر فعلش بازخواست کند؛ چرا که عین عدل است و نمی‌توان از عدل، درباره چرایی فعلش پرسید؛ زیرا عدل از آنجا که عدل است، حق است؛ اما از چیزی که عدل بالذات نیست، باید سؤال کرد که رفتار تو عدل است یا نه؟

ادامه بحث را در جلسه آینده، پی می‌گیریم.

و صلّی الله علی محمد و آله الطاهرين